

کودتای ۲۸ مرداد و تغییر روندهای کلان سیاسی در تاریخ ایران

روز ۲۸ مرداد ۱۳۹۷، به مناسبت سالروز رویداد کودتای سال ۱۳۳۲، نشست با عنوان «از کودتا تا انقلاب؛ کنکاشی بر مهم‌ترین تحولات این دوره» در آرشیو ملی ایران برگزار شد. در این نشست علیرضا مولایی‌توانی و داریوش رحمانیان، تحلیل‌های خود را پیرامون پیامدهای این رویداد تاریخی در جمع تعدادی از علاقه‌مندان ارائه کردند. آنچه در پی می‌آید متن سخنرانی علیرضا مولایی‌توانی در این نشست است.

«امروز شصت و پنجمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد است. همین‌جا نام، یاد و خاطره همه بزرگوارانی که در راه اعتلاء و عظمت ایران، استقلال کشور، گسترش آزادی و دموکراسی در ایران تلاش کردند، گرامی می‌دارم و امیدوارم همه کسانی که در ایران امروز می‌زیند و نگاهی به گذشته دارند از تلاش‌ها، اقدامات و مجاهدت‌های این بزرگواران درس بگیرند و بتوانند با استفاده از تجربه‌های اندوخته ملت ایران، در راه بسط آزادی‌های مدنی، استقلال بیشتر کشور و تامین منافع ملی مان گام بردارند تا بتوانیم بخشی از آرمان‌های نهضت ملی ایران را احیا کرده باشیم.

کودتای ۲۸ مرداد از جمله رخدادهایی است که پرونده آن بسته نیست و به یک رخداد تاریخی مرده تبدیل نشده، همچنان مساله‌آفرین است؛ همچنان دغدغه ذهنی بسیاری از پژوهش‌گران، مساله‌مندان، تامل‌کنندگان مسائل ایران، تاریخ ایران، سیاست ایران و همه کسانی است که درباره ایران می‌اندیشند. درباره این حادثه از زمان وقوع آن تاکنون تلاش‌های پژوهشی متعددی صورت گرفته و روایت‌های مختلفی از این ماجرا به دست آمده است و هر ساله شاهد انتشار اسناد، خاطرات و پژوهش‌های کسانی هستیم که به زبان‌های مختلف در ایران و سایر نقاط جهان پیرامون این مساله تلاش می‌کنند و آثار پژوهشی خود را در اختیار همه پژوهندگان این مسیر قرار می‌دهند. تلاش‌های آن‌ها را ارج نهاده و امیدواریم این تلاش‌ها با قوت بیشتری تداوم پیدا کند.

بحثی که من خواهم کرد طبیعتاً متقابلاً است با بحث‌های کلاسیک تاریخی که درباره کودتا انجام می‌شود؛ یعنی اینکه کودتا در چه زمانی، چگونه، در چه محافلی شکل گرفت، چه فرآیندهایی را طی کرد، چه کسانی بازیگران اصلی بودند، چه کسانی عامل شکست نهضت ملی بودند، چه کسانی پروژه کودتا را پیش بردند. مطالب تاریخی از این سنخ موضوع گفتار امروز من نیست. بحثی که من خواهم کرد عمدتاً ناظر است بر فرآیندهای بلندمدت‌تر یعنی آثار و تبعاتی که کودتای ۲۸ مرداد بر تاریخ ایران و مساله ایران گذاشت. من اعتقادم این است که کودتا، مساله ایران و مسائل ایران را تغییر داد. کودتا سرآغاز طرح یک‌سری مسائل تازه برای ایران بود. تلاش من این است که درباره مهم‌ترین محورهایی که کودتا و فرآیندهای پس از آن برای ایران امروز ایجاد کرده گفتگو کنیم. ادعای اصلی من این است که کودتای ۲۸ مرداد بسیاری از روندهای کلان سیاسی در ایران را تغییر داد. اگر کودتایی رخ نمی‌داد طبیعتاً چرخه تاریخ ایران شکل دیگری بود، اما کودتا موجب شد دگرگونی‌های مهم و معناداری در این فرآیند صورت گیرد و مساله ایران به طور کلی عوض شود. بر همین اساس من چند مورد را احصاء کرده‌ام که به عنوان همین «تغییر روندهای کلان سیاسی» در مورد آن گفتگو می‌کنم.

کودتا و مساله سیاست در ایران

من اعتقادم این است که کودتا موضوع و مساله حکومت، اندیشیدن درباره سامان سیاسی، اندیشیدن درباره نظم سیاسی متفاوتی از آنچه که در ایران تجربه شده بود را به یک مساله تبدیل کرد. اگر تا آن زمان تجربه عملی ما چیزی فراتر از یک نظام پادشاهی یا سلطنتی در ایران پس از اسلام و بعد تبدیل شدن به یک نظام مشروطه در سال ۱۲۸۵ بود که در این زمان فقط اسمی از آن باقی مانده بود، به استثناء چند بهار کوتاه، در واقع کودتا بار دیگر اندیشیدن به نظم سیاسی، اندیشیدن درباره ساختار حکومت در ایران را به یک مساله عمومی در محافل روشنفکری، متفکران سیاسی و گردانندگان نظم سیاسی در ایران در آورد؛ آن را به مساله‌ای تبدیل کرد که بسیاری از صاحبان فکر و قلم و گردانندگان مطبوعات به آن بیندیشند و نتوانند از کنار آن به آسانی گذر کنند. این مساله همچنان که برای جریان‌های سیاسی مستقل در حکومت و بیرون از حکومت دغدغه بود به همان نسبت برای حکومت هم مساله بود؛ به عبارت دیگر اگر حکومت تلاش می‌کرد سامان سیاسی را به سمتی هدایت کند که منابع قدرت سیاسی تمرکز یابد و در وجود پادشاه، دربار و نهادهای خاص متمرکز شود، این مساله روند معکوسی در برابر جریان توزیع قدرت بود که مشروطه‌خواهان و دموکراسی‌خواهان ایران دنبال می‌کردند و در دوازده سال پیش از آن (پیش از کودتا) به گونه‌ای تجربه شده بود. بنابراین یک کشاکش اصلی فکری، سیاسی و ایدئولوژیک شکل گرفت که سامان سیاسی ایران در آینده چه خواهد بود. این مساله‌ای بود که پس از کودتا در ایران مطرح شد و تاکنون پاسخ‌هایی که به آن داده‌ایم شاید چندان رضایت‌بخش نبوده است و همچنان می‌توان درباره آن اندیشید. بدیل‌های زیادی در ایران مطرح شد؛ عمده‌ترین آن «جمهوری» بود. جمهوریت در تاریخ ایران سابقه نسبتاً طولانی اما کم‌عمقی داشت. بحث‌های تئوریک و نظری درباره نظام جمهوریت به عنوان یک آلترناتیو برای جایگزینی نظام سلطنت یا مشروطه سلطنتی مطرح بود. اما این جمهوریت چه سمت و سویی پیدا کند، آیا یک جمهوری به معنای متعارفی باشد که در دنیا تجربه شده است یا نه برگردیم به مشروطه سلطنتی و در آنجا آرمان دموکراسی را دنبال کنیم، تفکری که جبهه ملی دنبال می‌کرد؛ یا اساساً برگردیم به نظم‌های کلانی که حزب توده و جریان‌های چپ در ایران دنبال می‌کردند یا برگردیم به نظریه‌ای که جمهوری اسلامی از درون آن درآمد، نظریه «ولایت فقیه» که امام خمینی آن را مطرح کرد. بنابراین حقایق و تحولات پس از کودتا نشان می‌دهد که مساله حکومت و نظم سیاسی در ایران بحران فکری و اندیشه‌ای است که بسیاری از کسانی که در ایران فعالیت می‌کردند پیرامون آن باید موضع می‌گرفتند و فکر می‌کردند. این همچنان امروز هم مساله ماست؛ این که چگونه می‌توان توزیع قدرت دموکراتیکی داشت که منابع متمرکز قدرت، از سوی نهادهای انتصابی به سوی نهادهای انتخابی گذر کند، مساله ۶۵ ساله گذشته ما بوده و هست.

کودتا و مساله توسعه در ایران

کودتا مساله «توسعه» در ایران را به یک بحران تبدیل کرد. توسعه ایران چگونه خواهد بود، مبنا و منطق این توسعه چیست، الگوهای توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و صنعتی در ایران چگونه خواهد بود. این پرسشی بود که پس از کودتا مطرح شد. همه کسانی که در حوزه سیاست می‌اندیشیدند، چه آنانی که در درون دستگاه حاکمیت بودند، تکنوکرات‌ها، نیروهای خوش فکر که درون ساختار حاکمیت قرار داشتند، آن‌ها هم به مساله توسعه ایران می‌اندیشیدند. توسعه همچنان هم یکی از مسائل ماست. ما هیچ راه‌حل منطقی مبنی بر یک توسعه متوازن و همه جانبه پیدا نکردیم.

بحرانی که پس از کودتا به وجود آمد، روندی که طی شد و تا امروز هم تداوم یافته توسعه نامتوازن است. توسعه در عرصه اجتماعی، اقتصادی، رشد و بسیاری از قالب‌های متعارفی که در جهان وجود دارد و به عنوان قالب‌های توسعه شناخته می‌شود و عمدتاً با رشد و غیره هم‌معنا گرفته می‌شود که بحث من این نیست؛ اما مساله این است که فرآیند توسعه ایران، توسعه‌ای نامتوازن شد یعنی عرصه‌های سیاست، نهادهای سیاسی، ساختار قدرت همواره خارج از حوزه توسعه باقی ماند، این پیامد بعدی کودتا بود. البته الگوهای توسعه شرقی، غربی، فضای جنگ سرد، اروپای شرقی و ژاپن هم مطرح بود اما در همه این‌ها یک وجه مشترک وجود داشت و آن این‌که توسعه سیاسی را حذف کند، جریان دموکراسی خواهی و آزادی خواهی از قدرت حذف می‌شد.

کودتا و مساله هویت ایرانیان

از زمانی که ما با تمدن جدید، مدرنیته غربی و تجلیات آن در مسائل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و غیره مواجه شدیم، با این پرسش مهم و بنیادی مواجه شدیم که من ایرانی کیست، چیست، کیستی و چیستی ما مساله‌ای بود که باید به آن می‌اندیشیدیم. بسیاری از روشنفکران، متفکران ایرانی و کسانی که منادیان تمدن جدید بودند و پیش از جامعه ایرانی در معرض چالش‌های هویتی قرار داشتند، آن‌ها به این مساله اندیشیدند و کوشیدند راه‌حل‌ها و پاسخ‌هایی برای هویت ایرانی پیدا کنند، بنابراین انقلاب مشروطه می‌تواند از یک منظر پاسخ هویتی به این بحران باشد. در دوره پهلوی‌ها بحث هویت به گونه دیگری مطرح شد، چه در دوره ۱۶ ساله حکومت رضاشاه، چه در فضای بعد از شهریور ۱۳۲۰، چه در دوره ۲۵ ساله پس از کودتا و چه در دوره پس از انقلاب اسلامی. الان هم این مساله مطرح است که من ایرانی کیست. روایت‌ها و قرائت‌های مختلفی درباره هویت ایرانی شکل گرفته که اینجا نمی‌توانم وارد این بحث شوم اما مساله هویت ایرانیان بحران بزرگی بود که بعد از کودتا مطرح شد به ویژه در دهه ۴۰ ابعاد تازه‌تری پیدا کرد. زمانی که گفتمان‌های سیاسی اپوزیسیون و مخالفان حکومت وارد فرآیندهای سیاسی شدند، کوشیدند پاسخ‌هایی به مساله هویت‌های ایرانی بدهند. آیا هویت ایرانی آن چیزی بود که مصدق می‌گفت و در دوران نهضت ملی مطرح بود، ایرانی آزادی‌خواه و دموکرات مدرن و برآمده از متن فرهنگ و تاریخ کهن ایران و میراث‌های معنوی آن و در عین حال یک انسان متجدد روزآمد، علاقه‌مند یا وفادار به ارزش‌های جهانی، یا نه تعریف دیگری باید کرد. تعریف دیگری البته در دهه ۴۰ شد. شما وقتی به آثار روشنفکران آن دوران نگاه کنید بحث هویت فوق‌العاده بحث مهمی است، بحثی که «شریعتی» مطرح کرد و ابعاد تازه‌ای به این چالش داد. ایرانی کیست، بازگشت به کجا، بازگشت به خویشتن، کدام خویشتن. خویشتن اسلامی پاسخی بود که شریعتی به بحران هویت داد و چالش‌هایی که به طور کلی جریان‌های ایدئولوژیک‌اندیش و جریان‌های اسلام سیاسی و نوگرایان دینی درباره آن می‌اندیشیدند. پاسخی که حکومت می‌داد گفت ایرانی کسی است که ریشه در ایران باستان دارد، به ارزش‌های باستانی و کهن خود وفادار است، در ضمن یک نظام سلطنتی فعالیت می‌کند و نظام سلطنتی برآمده از تاریخ و فرهنگ ایران و متناسب با روحیات و خلیات ایرانیان است. موسسات متعددی را به وجود آورد تا این تفکر را توسعه دهد و پیرامون آن مطالعات عمیقی صورت گیرد. چندین موسسه اساساً با این هدف به وجود آمد مانند «بنیاد شاهنامه»، «بنیاد فرهنگ ایران»، «مرکز ایرانی گفتگوی تاریخ»، «مرکز ایرانی گفتگوی فرهنگ‌ها» و غیره. این‌ها ناشی از تلاش‌های حکومت بود. از آن طرف چپ‌ها هم تعریف دیگری از هویت ایرانی می‌کردند. امروز هم

چالش‌های زیادی در فضای فکری و فرهنگی ما شکل گرفته است. بحث غربی‌گرایی، اسلامی‌گرایی، بحث گفتمان رسمی جمهوری اسلامی و آرمان‌هایی که در فضای فکر، میان طبقات و جریان‌های مختلف کشور مطرح هستند این‌ها درباره هویت ایرانی حرف می‌زنند، فکر می‌کنند ممکن است مساله برایشان به این صورت مطرح نباشد اما چنان تعریفی می‌کنند و چنان واکنشی به پدیده‌ها نشان می‌دهند که آشکار می‌کند مساله هویت یکی از مسائل مهم، بزرگ و پررنگ ماست که مثلاً ناسیونالیسم ایرانی چه می‌شود، تقابل بین ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم، بین ملت و امت و چیزهای دیگری مانند غرب، اسلام یا ابعاد و اضلاع سه‌گانه و فرهنگ‌های سه‌گانه که «سروش» مطرح می‌کرد توازن بین ایران، اسلام و غرب، یا هر پاسخ دیگری که بتوان داد. تاکنون نتوانسته‌ایم در هیچ حکومتی در ایران به استثناء دوره‌های کوتاه‌مدت و دموکراتیک به ویژه در دوره نهضت ملی به آن پاسخی فراگیر دهیم که همه ایرانیان بتوانند فهم نسبتاً واحد و مشترک از هویت ایرانی پیدا کنند.

کودتا و تاثیر آن بر نیروها و جریان‌های سیاسی

اگر به تاریخ ایران نگاه کنیم در دوره مشروطه و پس از آن یک رشته جریان‌های سیاسی در تاریخ ایران حضور داشتند که در فرآیندهای سیاسی مشارکت می‌کردند. این‌ها در دوره‌هایی در قالب احزاب سیاسی مثل دموکرات‌ها و اعتدالیون صف‌آرایی می‌کردند. بعدها به شکل فراکسیون‌های مختلف غیرحزبی و حزبی، البته با نام ایرانی خودشان نه تعریف اصطلاحی متعارف در فرهنگ سیاسی، ظهور کردند و آرمان‌های مبارزه در قدرت و مشارکت سیاسی را پیش بردند. این جریان‌ها بعد از شهریور ۱۳۲۰ به عنوان جریان‌های اثرگذار در فرآیندهای سیاسی ایران غالب بودند و حضور داشتند. جریان‌های ملی‌گرای مشروطه‌خواه و ناسیونالیست‌های معتدل برآمده از آرمان‌های دوران مشروطه و کسانی که تجربه زیسته‌ای از تحولات ایرانی در دوره مشروطه و پس از آن داشتند و جریان‌های چپ، عاریتی، جریان برون‌مرزی یا هر عنوان دیگری که بدان‌ها بدهیم. این‌ها هم تبارشان به دوره مشروطه برمی‌گردد و آرمان‌هایی که در روسیه وجود داشت و روشنفکران ایرانی متأثر از اندیشه‌های عدالت‌خواهانه آن بودند وارد گفتمان سیاسی ما شدند. کودتا این روال‌ها و فرآیندها را به هم ریخت. در واقع کودتا موجب شد که یک جریان سیاسی نیرومند یعنی جبهه ملی که مجموعه‌ای بود از انبوه تشکل‌های سیاسی با طیف‌های فکری مختلف اعم از مذهبی و سکولار، چپ و راست و غیره به تدریج پس از کودتا در جریان نهضت مقاومت ملی دچار انشعاب‌هایی شود. بخش مذهبی جبهه ملی راهشان را به تدریج از بخش‌های سکولار جدا کردند و این انشعاب‌ها را شما در دهه ۴۰ می‌بینید، زمانی که جبهه ملی دوم تشکیل شد و بخشی از کردانندگان و فعالان دوره نهضت ملی نتوانستند با آن همراهی و هم‌فکری داشته باشند. نمونه بارز آن نهضت آزادی و دیگران هستند که از این جرگه جدا شدند. وارد دهه ۴۰ که می‌شویم شاهد تضعیف جبهه ملی هستیم. به دنبال آن جریان‌های مذهبی رشد پیدا کردند و اسلام سیاسی ظهور کرد. اسلامی که شریعتی پرچم‌دار اصلی جریان آن بود و تاثیر فزاینده‌ای روی جوانان و نسل‌های دهه ۴۰ و ۵۰ داشت و خط سیر تازه‌ای که زندگی، تفکر و آرمان‌های آن نسل پدید آورد که تا امروز به قوت خود باقی است و همچنان اثرگذار است. تاثیر کودتا این بود که آن جریان‌های هویت‌دار و شناخته شده مثل جریان‌های چپ، حزب توده و جبهه ملی تقریباً از صفحه روزگار محو، یا بلااثر و کم‌رنگ شد. در مقابل کودتا به جریان‌های غیررسمی و تشکل‌نیافته میدان داد یا این میدان فراهم شد شاید ناخواسته در این مسیر پیش

می‌رفت. به تدریج که وارد دهه ۴۰ می‌شویم در میانه و اواخر دهه ۴۰ می‌بینیم که جریان مذهبی به عنوان اپوزیسیون شناسنامه‌داری می‌شود که تقریباً در حالت متعارف‌تری با اقتضائات روزگار خود فعالیت می‌کند. این جایگزینی نهایتاً به گونه‌ای شد که جریان‌های مذهبی جریان‌های دیگر را از صحنه رقابت حذف کرد. یعنی آن‌ها آن توان، پتانسیل و ذخیره را نداشتند که بتوانند با جریان مذهبی رقابت کنند و به تدریج از عرصه کنار رفتند. بنابراین می‌توان گفت کودتا مرزبندی‌های سیاسی، فکری و حزبی را در ایران تغییر داد مساله‌ای که تا به امروز ادامه داشته و شما نمی‌توانید مرزبندی‌های مشخصی در عرصه جریان‌های سیاسی ایران شناسایی کنید که مشخص باشند که این جریان بر اساس این آرمان، این مرام‌نامه و این فرآیند در حال فعالیت است البته بخش مهمی از این وضعیت ناشی از نامطلوب بودن شرایط سیاسی است؛ سرکوب‌های گسترده، مخالفت‌ها و موانع قانونی موجب شده تشکل‌های نیرومند و فراگیر نتوانند در حالت متعارف آن‌گونه که در نظام‌های دموکراتیک جهان مرسوم است در ایران پدیدار شده و ریشه دوانند.

کودتا و تغییر آرمان‌های سیاسی

اگر جنبش ملی شدن نفت را مرور کنید و آرمان‌های آن را بررسی کنید می‌بینید که دکتر «مصدق» می‌گوید که نفت بهانه‌ای است برای پیشبرد آرمان‌های مشروطیت در ایران. درست است که جنبش ملی شدن نفت با آرمان‌های اقتصادی شروع شد اما آرمان‌های کلان و بزرگ آن ساماندهی نظم سیاسی بر مبنای مشروطیت بود که در طی دوره‌های پیشین دچار بحران شده بود. اگر ما یک ارزیابی کلی روی آرمان‌های کلان سیاسی داشته باشیم چه آرمان‌ها و مسائلی که نیروهای اندیشمند و صاحبان فکر و قلم بیرون از ساختار حکومت به آن‌ها می‌اندیشیدند و چه آرمانی که نواندیشان دورن ساختار با همه محدودیت‌ها و معذوریت‌ها به آن می‌اندیشیدند، آرمان دموکراسی خواهی بود که می‌توانست در آن فضا مشروط‌خواهی معنا شود. تغییر بزرگی که بعد از کودتا صورت گرفت به گمان من همین‌جا بود «فاجعه بزرگ» آن بود که آرمان مشروطه‌خواهی، دموکراسی خواهی و گفتمان آزادی به حاشیه رفت. این مساله دو وجه داشت، بخشی که در دورن حاکمیت قرار داشتند و تمام تلاششان این بود که آرمان‌ها و شعارهای بزرگ نهضت مشروطه ایران را در مسیر خودکامگی سیاسی حکومت معنا کنند و به همین خاطر نظام سیاسی که از درون آن بیرون آمد یک نظام سیاسی خودکامه بود که جز شباهت اسمی به مشروطیت هیچ شباهت محتوایی با آن نداشت اما از سوی دیگر باعث شد همین حکومت خودکامه و سرکوب‌گر تمام نیروهای هوادار دموکراسی را به شدت قلع و قمع کرده از صحنه سیاست به حاشیه رانده یا محو و گرفتار سیاه‌چاله‌ها کند. طبیعی است در اینجا، میدان برای گفتمان‌های دیگر از سنخ گفتمان‌های غیرآزادی‌خواهانه شکل گرفت. در اندیشه بسیاری از مبارزان سیاسی دهه ۴۰ به ویژه هواداران اسلام سیاسی آرمان دموکراسی خواهی و مشروطه‌خواهی وجود دارد اما بسیار کم‌رنگ. این به نظر من انحراف بزرگی بود که در تاریخ ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد پدید آمد، یعنی اصل و ایده دموکراسی خواهی به حاشیه رانده شد. چیزی که عمیقاً باید به آن بیندیشیم، مسئولیت بزرگ همه ماست. نگاه کنید نه از درون ایده‌های چپ، چپ مارکسیستی و فضای جنگ سرد آرمان‌های دموکراسی بیرون نمی‌آید در گفتمان اسلام سیاسی و ایده‌های معقول دکتر شریعتی اگرچه وفادار و علاقه‌مند بدان هستیم اما صریحاً اندیشه‌های دموکراسی در نمی‌آید. شما نمی‌توانید بر بنیاد آن یک نظام سیاسی دموکراتیک خلق کنید. اگرچه رگه‌هایی از این تفکر وجود داشته و ستایش‌های زیادی از مصدق در آثار شریعتی وجود دارد اما در برابر

آرمان‌های غیردموکراتیک یا حاکمیت دینی و تئوری امت و ملت چیزی پدید نمی‌آید. از آن طرف در گفتمان سیاسی امام خمینی هم دموکراسی خواهی در حاشیه است در حاشیه اسلام. در نظریه امام خمینی که در سال ۱۳۴۸ مطرح شد، آنجا هم شما همین را می‌بینید. بنابراین گفتمان دموکراسی خواهی پس از کودتا به حاشیه رفت و مساله‌ای که پدید آمد «پیوند آسمان و زمین» در عرصه حاکمیت بود یعنی اگر مشروطه‌خواهان کوشیدند مبنای مشروعیت حکومت را زمینی کنند مبتنی بر اراده ملت، از آن پس مبنای آن تغییر کرد.

کودتا و تغییر در بافت سیاسی و اجتماعی ایران

تقریباً یک‌دهه پس از کودتا به دلیل مشکلات ساختاری که حکومت داشت مسائل و فشارهایی که از بیرون بر حکومت وارد می‌شد؛ فشار نظم بین‌المللی، فشار امریکا و متحدان شاه از بیرون و فشاری که مخالفان داخلی به حکومت وارد می‌کردند، «انقلاب سفید» و «اصلاحات ارضی» در ایران آغاز شد و به دنبال آن تغییر اجتماعی بزرگ پدید آمد. نظام ارباب - رعیتی در ایران که بخش عمده‌ای از نیروهای اجتماعی را در خود محصور کرده بود از هم گسست و مهاجرت‌های بزرگی به شهرها شکل گرفت. به دنبال آن بحران‌ها و مسائل زیادی در تاریخ ایران رخ داد. مثل شهرنشینی، زاغه‌نشینی، آلودگی، بحران‌های اجتماعی و تبعات آن. از سوی دیگر توسعه صنعتی، رشد طبقه متوسط، توسعه نظام آموزشی، توسعه بهداشت و توسعه نامتوازی که به آن اشاره کردیم، این موضوع به گمان من روی آرمان‌ها و روندهای کلان سیاست اثر گذاشت. به این معنا که بخش مهمی از بافت سنتی جامعه ایران از جای خود کنده شد. این از جانکدگی صرفاً جغرافیایی نبود، دربردارنده از جا کندگی فرهنگی، اجتماعی، فکری، مذهبی و غیره هم بود که به همراه آن می‌آمد. این نیروها را چه کسانی می‌توانستند تغذیه فکری کنند. حکومت تمام تلاشش این بود که آن‌ها را در مسیری که از هویت ایران و ساخت سیاسی ایران تعریف می‌کرد با نهادها، امکانات و شرایطی که برایشان فراهم می‌کرد ساماندهی کند که از بحران‌های بزرگ اجتماعی جلوگیری کند. اما جریان‌های دموکراسی خواه نبودند روی این فرآیند اثر گذارند اما نیروهای مذهبی توانستند از این فرصت تاریخی به دست آمده استفاده کرده آن‌ها را در مسیر آرمان‌های خود هدایت کنند و روند کلان آینده ایران را شکل دهند.

کودتا و مساله تجدد (غرب و مدرنیته)

در تاریخ ایران پیش از کودتا تقریباً در مجموعه فرآیندهایی که شکل گرفته بود چه در گفتمان‌هایی که نخبگان ایرانی، اندیشمندان و روشنفکران بیرون از حاکمیت داشتند و چه گفتمان اصلاح‌گرایان و نوگرایانی که از دوره قاجار و پهلوی اول و دوم در درون حکومت بودند، گرایش به غرب، مدرنیته و استفاده از دستاوردهای آن در ایران مطرح بود. اما بعد از ۲۸ مرداد و به ویژه در دهه ۴۰ این فرآیند تغییر کرد که همچنان این روند ادامه دارد. نسبت ما با غرب، نسبت ما با تمدن جدید، نسبت ما با مدرنیته چیست. این هم یکی از مهم‌ترین مسائلی است که در تاریخ ایران شکل گرفت. پس از کودتا آنچه طی شد فرآیند متفاوتی بود. واگشت و واکنشی بود در برابر فرآیندهایی که پیش از کودتا در تاریخ ایران ایجاد شده بود. یعنی تا دهه ۴۰ تقریباً همه آنچه که در صحنه فکری ایران اتفاق می‌افتاد نوعی تلاش برای استفاده از میراث مدرنیته در ایران، چه در حوزه سیاست، قانون خواهی، توزیع قوا، احزاب، مطبوعات، اصلاحات، عرفی شدن، پیشرفت،

توسعه، خلق طبقه متوسط، گسترش و بسط آموزش و مفاهیمی از این دست که همه با آن آشنا هستیم. پس از کودتا در دهه ۴۰ این گفتمان تغییر کرد؛ یعنی یک نوع دلزدگی و واگرایی از غرب پدید آمد که تا امروز در ساختار فکری و فرهنگی ما به گونه‌ای ریشه دوانده و به یک تابو تبدیل شده است. با اینکه جامعه ایران عمدتاً یک نوع هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و استفاده آرام از همه دستاوردهای غرب انجام می‌دهد ولی در ساختار کلان و سطوح تصمیم‌گیری این گونه وانمود می‌شود که ما نسبتی با غرب نداریم. در پدید آمدن این فضای ضد تجدد و ضد غرب در ایران، عوامل متعددی دخالت داشتند که اتفاقاً بسیاری از آن‌ها با مساله کودتا برانگیخت. گفتمان چپ در فضای دوقطبی جنگ سرد به شدت ضد امپریالیست بود و شعار ضد امپریالیسم می‌داد این میراث تاکنون برای ما باقی مانده و ما هم این کار را انجام می‌دهیم. این بخشی از جریان غرب‌ستیزی بود. از آن طرف دخالت غرب، امریکا و انگلیس در کودتا، دخالت امریکا در مسائل ایران، کاپیتولاسیون و مسائلی دیگر مانند وابستگی که برای حکومت پهلوی مطرح می‌شود و پیوند استراتژیک منافع حکومت پهلوی با غرب یا بلوک غرب در بلوک‌بندی‌های دوگانه جنگ سرد، یک نوع تنفر تاریخی پدید آورد. در کنار آن گفتمان‌های ضد تجدد که هم در روشنفکران نواندیش اسلام‌گرا و هم روحانیون دنبال می‌شد، فضای ضد تجدد را تشدید کرد، بحثی که حتی خیلی از روشنفکران غیرمذهبی و غیرایدئولوژیک هم مطرح می‌کردند، چه «جلال آل‌احمد» و «غرب‌زدگی»، «فردید» و دیگران، مجموعه این‌ها یک فضای ضد تجدد را در ایران پدید آورد که در شعار «نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی» که در سال ۵۷ سر داده شد و شعارهای دیگر تا امروز تداوم پیدا کرده است. این‌ها ناشی از تجربه‌های ناخوشایند و نامطلوبی است که ملت ایران در این فضاها پیدا کرده و در گفتمان‌های سیاسی ما تداوم یافته است.

کودتا و نبرد نمادها

نمادهای سیاسی در ایران بعد از کودتا به شدت تغییر کرد. اگر پیش از آن نمادهای ایرانی باستانی، کورش و داریوش و تاثیرگذاری روی فرهنگ جهانی و بین‌المللی، چندگانگی فرهنگ ایران و آثار و تبعات آن مطرح می‌شد و روی نظام سلطنت توسط حکومت تاکید می‌شد، بعد از کودتا در حوزه نمادسازی گفتمان‌های دیگری شکل گرفت. نمادهایی که اسلام‌گرایان سیاسی می‌ساختند، مثل دکتر شریعتی، از امام حسین(ع) در برابر یزید، تشیع علوی در برابر تشیع صفوی، از این واژگان، مفاهیم و گفتمان‌ها و نمادهایی که او ساخت و بسیاری از اسلام‌گرایان سنتی و روحانیت آن را دنبال کردند. بنابراین نبرد نمادها در تاریخ ایران شکل گرفت که تا زمان حاضر ادامه دارد. این غوغایی که شما امروز در کاربرد نمادها می‌بینید، که آیا نمادهای ایران باستان ما مهم‌اند و در اولویت یا نمادهای دموکراتیک جدید مهم‌اند یا نمادهای دینی ما.

من تلاش کردم در این فرصت ذهن شما را به مساله‌هایی که کودتای ۲۸ مرداد در ایران ایجاد کرد جلب کنم. ما باید امروز به این مسائل بیندیشیم و تا به آن‌ها نیندیشیم و تکلیف خودمان را با آن‌ها روشن نکنیم یافتن راه‌های برون‌رفت هم به همان نسبت دشوار خواهد بود.»